

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی

این حدیث را سلیمان بن خالد از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^[1] نقل می‌کند که حضرت فرمود: «إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ»^[2]. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید ما به کسی که حکمت بدهیم، خیر کثیر به او دادیم، این خیر کثیر یعنی بالاتر و بهتر از این نعمت، معنا ندارد. بعد حضرت می‌فرماید مراد از حکمت فلسفه و اصطلاحاتی که ما در روایات داریم نیست، بلکه مقوم حکمت دو چیز است؛

1) «المعرفة»؛ یعنی معرفت الله، اگر چه در روایات ننوشته، اما در روایات دیگر داریم که بالاترین نعمت و عنایتی که خدا به انسان می‌کند، معرفت الله است؛ یعنی انسان خدا را بشناسد. اگر انسان خدا را شناخت، زندگی‌اش متحول می‌شود. اگر خدا را بشناسیم، نمی‌گذاریم یک دقیقه عمرمان همین‌طوری هدر برود. اگر ما خدا را بشناسیم، نمی‌گذاریم عبادات از دست ما برود! اگر ما خدا را بشناسیم، جان و نفس و اعضا و جوارحمان را دائماً کنترل و مراقبت می‌کنیم. صدور گناه، صدور غفلت، استفاده نکردن از عمر، به بطالت گذراندن، دنبال دنیا بودن، دنبال هوا و هوس بودن، همه اینها ریشه‌اش در جهل به خدای تبارک و تعالی و در نشناختن خداست.

2) «التفقه في الدين»؛ برخی معتقدند که مراد، معنای عام است؛ یعنی انسان دین را بشناسد، قسمت اول خدا را بشناسد و قسمت دوم دین را بشناسد؛ یعنی فقه، اخلاق، عقاید و همه اموری که مربوط به دین است.

بعد حضرت می‌فرماید: «فَمَنْ فَقَهُ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ وَ مَا أَحَدٌ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِبْلِيسَ مِنْ فَقِيهِ»؛ حکیم کسی است که فقیه باشد و ابلیس از مردن فقیه، خیلی خوشحال می‌شود. در بعضی از روایات نیز تعبیر دیگری هست که اگر صد آدم بمیرند، برای ابلیس به اندازه مردن یک فقیه خوشحال‌کننده نیست.

ما طلبه‌ها باید «و من يؤت الحكمة فقد أوتي خيراً كثيراً» را در نظر بگیریم. گاهی اوقات سادگی می‌کنیم، غفلت می‌کنیم، من حتی دیدم در بعضی از طلبه‌های با استعداد که می‌گویند فلانی که هم‌ردیف ما بوده، رفته دانشگاه، پزشک شده الآن ماهی چهل پنجاه میلیون حقوق دارد، اما ما چی؟ شبانه‌روز درس بخوان و بنویس و این هم حقوق زندگی‌مان و وضع زندگی‌مان است.

باید دانست نعمتی که به ما داده شده به احدی داده نشده! این تعصّب نیست و چیزی نیست که برای این که شما خوش‌تان بیاید بگویم، این آیه قرآن است و خیر کثیر را در حکمت آورده، حکمت هم دو رکن دارد، یکی شناخت خدا و دیگری تفقه در دین، بالأخره پزشک ممکن است شناخت خدا داشته باشد، اصلاً خود پزشکی هم یک زمینه‌ای برای شناخت خداست، ولی تفقه در دین ندارد، تفقه در دین یک بخش آن فقه و اصول است که عمری برای آن کافی نیست، اعتقادات، اخلاق است، همه مجموعه

تفقه در دین است.

این روایت را در اوایل سال خواندم تا این که ارزش کار خودمان را بدانیم، خدا به ما خیر کثیر داده و کاری نکنیم از ما گرفته شود، کاری نکنیم این نعمت از ما سلب شود، این دست خودمان است، حفظ نعمت یا سلب نعمت بستگی به خودمان دارد. اگر دنبال دنیاطلبی برویم، آرام آرام از بحث و علم دور می‌شویم، حالا ممکن است یک مقام ظاهری هم پیدا کنیم، اما این خیر کثیر فقط در همین دو جهت است. ان شاء الله خدای تبارک و تعالی هم معرفت خودش را بیشتر روزی ما کند و هم ما را بیشتر موفق‌تر به تفقه در دین بفرماید.

خلاصه بحث گذشته

بحث در ادله استحباب حجّ بر صبیّ ممیز است و این که اگر صبیّ ممیز حجّی انجام داد، حجّ او صحیح است. تا اینجا سه دلیل بیان شد و خلاصه دلیل سوم این بود که؛ (1) روایاتی در خصوص استحباب حج و ترغیب به حج داریم که عموم و اطلاق این روایات، هم شامل بالغ است و هم شامل صبی، (2) رفع القلم دستش از تصرف در این روایات کوتاه است. در نتیجه استحباب حجّ صبیّ و صحّت حجّ او ثابت می‌شود.

ارزیابی دیدگاه مرحوم نراقی

مرحوم نراقی در مستند می‌گوید در حدیث رفع، با توجه به این که کلمه «رفع» با کلمه «عن» متعدّی شده (یعنی: «رفع عن الصبی») و با توجه به در مقام امتنان بودن این حدیث، قرینه می‌شود بر این که بگوئیم این حدیث، ارتباطی به مستحبات نداشته و فقط در الزامیات است.

مرحوم روحانی در کتاب فقه الصادق (علیه السلام) به این کلام مرحوم نراقی اشکال کرده و می‌گوید: «و یرد علی ما افاده فی المستند أنّ کلمة «عن» التي تعدّی بها الرفع لیست من قبیل کلمة «علی» ظاهرة فی ذلک؛ کلمه «عن» همانند کلمه «علی» نیست که ظهور در الزام داشته باشد. بله، وقتی می‌گوئیم «کتب علیکم»، این ظهور در الزام دارد؛ یعنی یک چیزی را بر عهده شما قرار داده و بعد می‌گوییم اکنون تکلیف را برداشتیم.

ایشان در ادامه می‌گوید کلمه «عن»، گاهی اوقات در بدلیت استعمال شده همانند آیه: «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ»^[3]؛ هیچ نفسی جزای نفس دیگری نیست که در اینجا کلمه «عن» به معنای بدلیت است. گاهی اوقات معنای «باء» اراده می‌شود مثل آیه: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^[4] یعنی «بالحوی»^[5].

به نظر ما، این اشکال مرحوم روحانی وارد نیست؛ چرا که در این دو مورد قرینه داریم که کلمه «عن» در بدل یا در «باء» استعمال شده است. در مورد اول کلمه «تجزی»، قرینه است؛ یعنی هیچ نفسی جزای نفس دیگری نیست و کاری که این آدم می‌کند، گردن دیگری قرار نمی‌دهند و در دومی نیز قرینه وجود دارد و آن، خود کلمه «نطق» است. منتهی این دو چه ارتباطی به «رفع عن الصبی» دارد؟!

بنابراین، مستشکل به این نکته مهمّ توجه نفرمود که محقق نراقی (قدّس سرّه) می‌گوید کلمه رفع با کلمه «عن» متعدّی شده، منتهی متعلق «عن» اشخاص است؛ یعنی چیزی بر دوش آنها اعتبار شده و به عنوان تکلیف آمده است و حال می‌خواهیم آن تکلیف را برداریم و این، غیر از الزامیات چیز دیگری نیست؛ چرا که مستحبات، الزام بر ما نیست. بنابراین، این اشکال بر مرحوم نراقی، اشکال درستی نیست.

مستشکل در تأیید اشکال می‌گوید اصلاً به صورت کلی می‌گوئیم هر جا که استعمال «وضع» درست است، استعمال «رفع» نیز صحیح است و همان‌گونه که استعمال کلمه «وضع»، هم در الزام درست است و هم در مستحبات، استعمال کلمه «رفع» نیز در هر دو صحیح است؛ زیرا رفع مقابل وضع است و همان استعمالاتی که وضع دارد، رفع نیز دارد؛ یعنی همان‌گونه که می‌گوئیم مولا الزام را برداشت، می‌گوئیم مولا استحباب را نیز برداشت و هیچ اشکالی ندارد.^[6]

نتیجه اشکال آن که، ما می‌گوئیم «رفع القلم»؛ یعنی قلم تشریع برداشته شد (این مبنای ما در علم اصول در بحث برائت است که به تبع مرحوم نائینی، قائل به آن شدیم که: «رفع القلم عن الصبی»؛ یعنی قلم تشریع) و در کجا آمده که الزامیات برداشته شد؟! در کجای این حدیث آمده: مؤاخذه برداشته شد (که مرحوم شیخ انصاری فرمود)؟! بنابراین، این قلم تشریع هم شامل واجبات و الزامیات می‌شود و هم شامل مستحبات.

جمع‌بندی بحث

نکته‌ای که در اینجا از آن غفلت شده، آن است که یک وقت می‌گوئیم روایات فراوانی داریم که می‌گوید حجّ، آثار و برکاتی دارد و دارای استحباب است. بعد می‌گوئیم این «رفع القلم» همان‌گونه که «لله على الناس حجّ البيت» را تقیید می‌زند، به همان وزن این ادله را تقیید می‌زند که اشتباه در اینجا است؛ زیرا اگر ما باشیم و «رفع القلم» یعنی قلم تشریع، منتهی این روایات، بر رفع القلم حکومت دارد؛ یعنی روایات استحباب، یا بگوئیم حکومت دارد یا قرینیت دارد بر این که رفع القلم را تفسیر کرده و می‌گوید این قلم الزامی است.

به بیان دیگر، ما نمی‌گوئیم با رفع القلم، همان‌گونه که «لله على الناس» تقیید خورد، این ادله مستحبات نیز تقیید می‌خورد، طبق مبنایی که مرحوم آخوند دارد (که مسئله توفیق عرفی را مطرح می‌کند) یا طبق مبنای دیگر، این روایات مستحبات بر رفع القلم مقدّم است نه این که رفع القلم بر آنها مقدّم باشد.

به دیگر سخن، یک بار می‌گوئیم رفع القلم عنوان ثانوی را دارد و ادله ثانویه نسبت به ادله اولیه مقدم می‌شوند و فرقی نمی‌کند ادله اولیه، الزامیات باشد یا مستحبات. مثلاً اگر گفتیم ادله لا ضرر می‌گوید وضو اگر ضرری باشد، این وضو مشروع نیست، فرقی نمی‌کند وضوی واجب باشد یا مستحب، یا در «لا حرج»، هم وضوی واجب و هم وضوی مستحب را شامل می‌شود. در این «لا ضرر» و «لا حرج»، اگر یک عمل مستحبی موجب ضرر شد، «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» می‌گوید این عمل مستحبی که موجب ضرر است، جعل نشده و مشروع نیست.

یا این که اگر یک عمل مستحبی حرجی است (مثلاً رفتن به فلان مکان که رفتن به آنجا مستحب است، برای انسان حرجی باشد)، «لا حرج» استحباب رفتن را نیز برمی‌دارد.

بنابراین، در نسبت بین ادله اولیه و ثانویه، ادله‌ای که روی عناوین ثانویه رفته، بر همه ادله عناوین اولیه؛ چه واجبات و چه مستحبات مقدم است و همان‌گونه که «لا ضرر» وضوی واجب را نفی می‌کند، وضوی مستحب را نیز نفی می‌کند، اگر در جایی آب برای انسان ضرر داشته باشد، این وضو مستحب هم نیست و همان‌گونه که «لا حرج» وضوی واجب را کنار می‌گذارد، وضوی مستحب را نیز کنار می‌گذارد.

اما لسان حدیث رفع القلم نسبت به ادله دیگر، وزن عناوین ثانویه و اولیه نیست، یک ادله‌ای است مانند: «لله على الناس حجّ البيت»، «اقیموا الصلاة»، «کتب علیکم الصیام»، ادله دیگری نیز هست مانند: استحباب صلاة اللیل، استحباب حج، استحباب قرائت قرآن، آیا رفع القلم نسبت به ادله استحباب نیز ناظریت، بیانیّت و تفسیریت دارد؟ خیر، بلکه عکس قضیه است؛ یعنی

درست است رفع القلم به قرینه‌ای که ما این قرینیت را قبول داریم (منتهی می‌گوئیم قلم تشریع مطلقاً برداشته شد، اما اگر این ادله را نداشتیم، باز می‌گفتیم) وجوب و استحباب حج را برمی‌دارد، لیکن بعد از برداشته شدن وجوب و استحباب، ادله استحباب حجّ می‌گوید تشریع استحبابی در مورد صبی نیز هست. بنابراین، ادله استحباب بر رفع القلم مقدم می‌شود.

بنابراین، اگر یک دلیلی عنوان ثانوی داشت، بر جمیع ادله مقدم است، اما اگر عنوان ثانوی نداشت، اگر قلم را قلم مؤاخذه گرفتیم (مثل شیخ انصاری(قدس سره))، می‌گوئیم مؤاخذه فقط در واجبات است و در ترک مستحبات مؤاخذه نیست. در نتیجه ادله مستحبات را تقیید نمی‌زند، اما اگر قلم را عام دانسته و قلم تشریع گرفتیم، می‌گوئیم درست است که قلم تشریع نسبت به صبی، هم واجبات را برمی‌دارد و هم مستحبات را (و اصلاً چیزی برای صبی تشریع نشده)، اما خود این «رفع القلم عن الصبی» قابلیت تخصیص دارد و با روایات استحباب حجّ، تخصیص می‌خورد و نتیجه آن است که حجّ صبی نیز مستحبّ است.

در قاعده «لا حرج» گفتیم خود «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، به مواردی تخصیص خورده؛ یعنی این‌گونه نیست که اگر گفتیم موردی حرجی شد، دیگر قابلیت تخصیص نداشته باشد. در اینجا نیز «رفع القلم» به ادله مستحبات تخصیص می‌خورد و دلیل ما بر این تخصیص، عرف است؛ زیرا عرف روایات استحباب حجّ را؛ یا حاکم بر رفع القلم قرار می‌دهد یا مخصّص و یا قرینه قرار می‌دهد (این عناوین فرقی در نتیجه نمی‌گذارد، حاکم باشد، قرینه باشد یا مخصّص). به عرف می‌گوئیم شارع در یک جا فرموده قلم تشریع از صبی برداشته شد، اما اینجا می‌گوید این حجّ بر صبی مستحب است یا «احجاج الصبی» (صبی غیر ممیز) مستحب می‌باشد، عرف روایات استحباب را مقدم بر رفع قلم تشریع می‌کند.

بیان دیدگاه برگزیده

در ما نحن فیه سه دلیل داریم؛

(1) ادله وجوب حج است مانند: «و لله على الناس حج البيت»^[7]

(2) ادله استحباب حجّ که در جلد یازدهم وسائل الشیعه، باب 38 آمده (به نام باب: «باب استحباب التطوّع بالحج و العمره» که چهل و هشت روایت در این باب نقل شده) و یا باب 45 به نام «باب استحباب تکرار الحج و العمره بقدر القدره» و یا در باب 46 (به نام «باب استحباب الحج و العمره عیناً»^[8]).

(3) حدیث «رفع القلم عن الصبی».

در اینجا حدود صد روایت بر استحباب حجّ داریم و نمی‌توان گفت که رفع القلم بر آنها حکومت داشته و می‌گوید این استحباب از صبی برداشته شد. وقتی این روایات را به دست عرف بدهیم، عرف؛ یا می‌گوید اگر رفع القلم، اطلاق داشته باشد، این روایات مقیدش است و یا این که عرف اصلاً از ابتدا این روایات را قرینه قرار می‌دهد بر این که آن تشریع، تشریع الزامی باشد.

بنابراین، یکی از این دو راه را باید طی کرد و به قرینه این روایات بگوئیم؛ رفع القلم یعنی قلم تشریعی الزامی، یا این که اگر اطلاق در حدیث رفع را می‌پذیریم، با روایات استحباب تقیید یا تخصیص بزنیم.

نکته: دیدگاه مرحوم امام آن است که تمام تکالیف، هم شامل بالغ می‌شود و هم صبی، هم شامل عاقل است و هم دیوانه، شامل همه اینها می‌شود، منتهی دیوانه عذر دارد نه این که عقل، از شرایط تکلیف باشد (بلکه نبود عقل یا بلوغ، فقط عذر است) و اگر نباشد، به طور کلی نیست.

نتیجه آن که، روایات بسیاری بر استحباب حجّ وارد شده است و این روایات، مسلماً شامل صبی می‌شود. آن گاه در مواجهه با حدیث رفع، دو راه داریم؛ یا بگوئیم رفع القلم همان‌گونه که «لله على الناس» را تقيید می‌زند، تمام این روایات را نیز تقيید می‌زند و در نتیجه بگوئیم تمام این آثار و استحباب‌ها، مربوط به بالغ است (که بعید نیست مشهور هم همین راه را طی کنند)، راه دوم آن است که این روایات با این کثرتی که دارند، وقتی به عرف بدهیم، عرف این روایات را مقدم بر رفع القلم می‌کند و این روایات را قرینه قرار می‌دهد بر این که مراد از قلم در آنجا، خصوص قلم الزامی است و ما راه دوم را می‌پذیریم.

وصلی الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ سوره بقره، آیه 269.

[2] □ «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا فَقَالَ إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ فَمَنْ فَقَهُ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ وَ مَا أَحَدٌ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَيَّ إِبْلِيسَ مِنْ فَقِيهِ». تفسیر العیاشی، ج 1، ص: 151، ح 498؛ عنه بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 1، ص: 215، ح 25.

[3] □ سوره بقره: آیه 48.

[4] □ سوره نجم: آیه 3.

[5] □ «و یرد علی ما أفاده في المستند: أَنَّ كَلِمَةَ عَنْ الَّتِي تَعْدَى بِهَا الرِّفْعَ لَيْسَتْ مِنْ قَبِيلِ كَلِمَةِ (عَلَى) ظَاهِرَةً فِي ذَلِكَ؛ فَإِنَّهَا قَدْ تَسْتَعْمَلُ وَ يَرَادُ بِهَا الْبَدَلُ نَحْوَ قَوْلِهِ: وَ مَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ قَدْ تَسْتَعْمَلُ وَ يَرَادُ بِهَا مَعْنَى الْبَاءِ نَحْوُ: وَ مَا يَنْطِقُ عَنْ الْهُوَى وَ قَدْ يَرَادُ بِهَا غَيْرُ ذَلِكَ، رَاجِعَ مَوَارِدَ اسْتِعْمَالِهَا.» فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)؛ ج 9، ص: 138 - 139.

[6] □ «و یرد علی التأيید: أَنَّهُ يَصِحُّ إِسْنَادُ الرِّفْعِ إِلَى كُلِّ مَا يَصِحُّ إِسْنَادُ الْوَضْعِ إِلَيْهِ؛ لِأَنَّهُمَا مُتَقَابِلَانِ، فَلَا وَجْهَ لِلَاخْتِصَاصِ بِبَعْضِ الْأَحْكَامِ.» فقه الصادق عليه السلام (للروحاني)؛ ج 9، ص: 139.

[7] □ سوره آل عمران: آیه 97.

[8] □ نکته: وجوب عینی را شنیدید، اما در مورد استحباب، در باب وضو می‌گوید وضو استحباب عینی هم دارد یا حج استحباب عینی هم دارد، عمره استحباب عینی هر سال دارد؛ یعنی هر کسی که توان مالی دارد، مستحب است عیناً نه به نحو کفایه (بحث وجوب کفایی، بحث دیگری است که در روایات اهل جده سال گذشته مفصل بحث کردیم). در تمام این عناوین، اطلاق وجود دارد، استحباب عینی فی کل عام حتّی این کسی که اگر یک سالی انسان خودش نتوانست برود و پول دارد، پول را به کسی بدهد تا حجّ مستحبی برای او انجام دهد.